

آزادی سیاسی و حق رأی در فرانسه^۱

پروفسور دومینیک روسو^۳

مترجم: جواد تقی زاده^۴

چکیده

این تحقیق به سیر تحولات و وضعیت حق رأی در فرانسه و نیز بررسی ارتباط آن با مردم سالاری می پردازد. ضمن تحلیل تحولات حق رأی، بعنوان یکی از آزادیهای سیاسی، نگارنده تاملاتی بنیادی بر موضوعاتی دارد که ممکن است در نگاه اولیه بدیهی به نظر آیند ولی در واقع نیازمند بررسی اند.

مبحث اول به این موضوع می پردازد که آیا حق رأی فقط به شهروند اختصاص دارد؟ ضمن بیان سیر تحول رأی همگانی در فرانسه و نیز ارتباط منطقی که همواره بصورت کلاسیک بین تابعیت و شهروندی وجود داشته است، نگارنده تحولاتی که اخیراً در این حوزه بوقوع پیوسته را ذکر نموده و با اشاره به گسترش هیات شهروند بوسیله اعطای حق رأی به تمام بیگانگان برای انتخابات اجتماعی و شغلی و نیز به بیگانگان تبعه دولت - کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای انتخابات پارلمان اروپا و نیز شهرداریها در فرانسه، نتیجه گیری مینماید که این تحولات ظاهراً بسوی حذف معیار تابعیت برای شهروندی پیش میروند.

مبحث دوم به این موضوع می پردازد که آیا حق رأی همواره مردم سالاری را مشخص میکند؟ بعبارت دیگر، آیا صرف وجود حق رأی در یک دولت - کشور به این معناست که او مردم سالار است؟ در این راستا، نگارنده به دو مسأله اساسی در مردم سالاری می پردازد. در وهله اول، به شرایط مردم سالارانه بودن رأی که عبارتند از آزادی و صداقت رأی و نیز ابعاد مختلف آنها اشاره میگردد. در صورتیکه در یک دولت - کشور رأی آزادانه و صادقانه ابراز نگردد، نمیتوان از مردم سالاری سخن گفت. در وهله دوم، نگارنده به بررسی این امر می پردازد که بر فرض اجتماع همه شرایط، اعمال مردم سالارانه حق رأی معیاری کافی برای مردم سالار دانستن یک نظام سیاسی نیست. علاوه بر دوگانگی هایی که ماهیت حق رأی از آن رنج میبرد، باید شرایط دیگری نیز موجود باشند تا بتوان از مردم سالاری در یک دولت - کشور سخن گفت. در این راستا، لزوم احترام به حقوق و آزادی های بنیادین برای مردم سالار دانستن یک دولت - کشور مورد تاکید قرار گرفته و از آزادی عقیده و نیز حقوق دفاع بصورت ویژه نام برده می شود. نویسنده به وظیفه ای که قضات (بویژه قضات اساسی) در رابطه با تضمین احترام به این حقوق و آزادیهای بنیادین دارند بصورت خاص اشاره مینماید.

واژه های کلیدی: حق رأی، آزادی سیاسی، مردم سالاری، حقوق انتخاباتی

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۳/۵/۲۰

^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۳/۲۱

^۲ Liberté politique et droit de vote en France

^۳ پروفسور دومینیک روسو، استاد دانشکده حقوق دانشگاه مون پلیه و عضو انستیتو دانشگاهی فرانسه، یکی از اساتید برجسته حقوق اساسی است. کتاب حل و فصل دعاوی اساسی پروفسور روسو یکی از مهم ترین منابع نوشته راجع به رویه ها و تحلیل دادرسی اساسی بوده که عمدتاً به بررسی تصمیمات شورای قانون اساسی فرانسه اختصاص دارد.

^۴ دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه پاریس ۱ (پانتئون - سوربن)

مقدمه

مقاله حاضر ترجمه اثریست از پروفسور دومینیک روسو^۵ که تحت عنوان « آزادی سیاسی و حق رأی » در مجموعه « آزادیها و حقوق بنیادین^۶ »، که به همت رمی کابریاک، ماری-آن فریزن-روش و تیری روت^۷ بوسیله انتشارات دالوز پاریس منتشر شده، به چاپ رسید. این مجموعه در سال ۲۰۰۴ برای دهمین بار تجدید چاپ گردید.^۸ نویسنده مقاله، ضمن پرداختن به روند پذیرش رأی همگانی در فرانسه، تلاش مینماید تا به مفهوم شهروندی با توجه به تحولات اخیر در اروپا نگاهی نوگرایانه بیندازد و نیز همراه با ارایه اصولی که برای اعمال مردم سالارانه حق رأی ضروری اند، به این سوال اساسی پاسخ میدهد که کدام پارادایم مردم سالاری را میتوان در زمان حاضر پذیرفت.

نویسنده مقاله ترجیح داده است تا هیچگونه ارجاعی به دیگر نوشته های علمی در این زمینه نداشته باشد لذا تمامی پاورقی های این مقاله توسط مترجم اضافه گردیدند. اضافه نمودن پاورقی ها عمدتاً بمنظور برآوردن سه هدف صورت میگردد. هدف اول بیان نمودن معادل فرانسوی برخی از اصطلاحات حقوقی و سیاسی است. یقیناً برای خوانندگانی که به زبان فرانسه آشنایی دارند جالب خواهد بود تا بدانند که ترجمه بکار گرفته شده معادل چه واژه تخصصی میباشد. هدف دوم اینست که خواننده فارسی زبان را با تواریخ، شخصیت ها و نهادهایی که برای خواننده فرانسوی شناخته شده اند آشنا نماید. هدف سوم اینست که اگر احیاناً تحولی در وضعیت موضوع در حقوق فرانسه بوجود آمده که در اصل مقاله منعکس نگردیده، توضیح داده شود. در این راستا، پاورقی مربوط به قاعده تساوی^۹ کاندیداهای مرد و زن بر روی فهرستهای کاندیداها شایان توجه است.

چند ماه پس از صدور فرمان^{۱۰} مورخ ۵ مارس ۱۸۴۸ که رأی همگانی^{۱۱} برای مردان را مستقر نمود، تصویری حکاکی شده که کارگری را نشان میداد که تفنگش را به زمین گذاشته تا برگه رأی خود را در صندوق بگذارد، مشهور گردید. عبارت دیگر، وقتیکه هنرمندان میبایست حق رأی را نمادپردازی نمایند، آنها اینکار را با ایده آرامش اجتماعی که بنظر آنها حق رأی معرفی مینمود، انجام دادند. از این پس دیگر نیازی نبود تا مطالبات شهروندان، رأی دهندگان و افراد بوسیله شورش و سنگرها برآورده شوند، بلکه می توانستند بوسیله رأی همگانی و برگه رأی بیان گردند. این تصویر در طول قرن نوزدهم در گردش بوده و دست به دست می گشت. صدویست سال بعد، در ماه مه ۱۹۶۸، اعلامیه ای دیواری را می بینیم که سنگفرشی پاریسی را نشان داده و به زیر بیست ساله ها اعلام می کند که: « اینست برگه رأی شما ». مابین این دو تصویر، این دو نمادپردازی، این دو بنا (۱۸۴۸-۱۹۶۸)، از میان این دو نوع باز نمود حق رأی، کل تاریخ رأی همگانی تبلور می یابد. حق رأی، حقی بوده که پیرو مبارزات سیاسی، مبارزات اجتماعی و برخی مواقع مبارزات

^۵ Dominique Rousseau

^۶ Libertés et droits fondamentaux

^۷ Rémy Cabrillac, Marie-Anne Frison-Roche et Thierry Revet

^۸ چاپ دهم این مجموعه در ۸۰۹ صفحه بوده که مقاله حاضر در صفحات ۲۸۱ تا ۲۹۱ آن درج گردیده است.

^۹ Règle de parité

^{۱۰} Décret

^{۱۱} Suffrage universel

همراه با خشونت به دست آمده است. حق رأی، حقی نیست که خود بخود به افراد داده شده؛ حقی طبیعی به این معنا که بصورت طبیعی به بشر اختصاص داشته، نیست. می بایست که انسانها مبارزه کنند تا حق ابراز عقاید و افکارشان بوسیله برگه رأی را تسخیر نمایند. این حق، قدرت و اقتدار مردم را نشان می دهد، کما اینکه به این موضوع، تشبیه رأی به نیروی باشکوه شیر در طول قرن نوزدهم، گواهی می دهد. در مبارزات انتخاباتی^{۱۲}، برای تبیین توان رأی همگانی، یک شیر، نیرویی گرچه آرام ولی با عظمت برای به عقب راندن نابرابریها، به تصویر کشیده می شود.

از ابتدای قرن بیستم، ستایش رأی بعنوان نیروی مردم، آغاز به کنار کشیدن بِنفع رفع توهم انتخاباتی، که از شهروند مطابق اصطلاح آن زمان « حاکم یک روز هر پنج سال » میسازد، می نماید. این رفع توهم انتخاباتی در طول قرن بیستم ادامه یافته و در زمان حاضر نیز تداوم داشته و حتی با آنچه که بحران مردم سالاری نمایندگی^{۱۳} یا بحران مردم سالاری انتخاباتی^{۱۴} نامیده می شود و نیز جستجوی یک نوع مردم سالاری که برخی آنرا به مردم سالاری شوری^{۱۵} یا مردم سالاری مشارکتی^{۱۶} نام می نهند، عمیق تر می گردد. رویهم رفته، با گذر بیش از یک قرن و نیم از پذیرش رأی همگانی (رأی همگانی مردان در فرانسه)، پرسشی که طرح می گردد ساده است: آیا حق رأی از نفس نیفتاده است؟ آیا حق رأی برای همیشه جهت توصیف کردن یک نظام سیاسی به مردم سالار کفایت؟ مدرنیته با این مساله فلسفی مواجه است. حقی که بوسیله مبارزات تسخیر شده، حقی که برای آن انسانها کشته شدند، آیا وجود همین حق کفایت تا امروزه نظام های دیکتاتوری را از مردم سالار متمایز کرد و تضمین نمود که نظام مردم سالار است.

قبل از اینکه به این مساله پاسخ داده شود، موضوع دیگری وجود دارد که ممکن است متضاد بنظر آید: آیا واقعا حق رأی وجود دارد؟ این اصطلاح به راحتی توسط رجال سیاسی، روزنامه نگاران، دکترین، حقوقدانان و نیز رأی دهندگان استفاده می شود. از نظر حقوقی، صحت این اصطلاح محل تامل است. در واقع، رأی در یک رابطه الزامی با دو نظریه بزرگ حاکمیت؛ یعنی نظریه حاکمیت ملی^{۱۷} و نیز نظریه حاکمیت مردم^{۱۸}، جای می گیرد و رأی برحسب اینکه به کدامیک از این نظریه ها وابسته باشد، از مفهوم متفاوتی برخوردار خواهد بود.

- بر اساس منطق حاکمیت ملی، صاحب حاکمیت، ملت است یعنی یک شخص انتزاعی. در نتیجه، ملت اختیار گزینش افرادی که مسئولیت انتخاب سخنگویان او را دارند، داراست. در این منطق، ملت می تواند از بین افراد فقط کسانی که فکر میکند شایسته نمایندگی او هستند را انتخاب نماید: رأی حق نیست بلکه وظیفه (کار ویژه) ایست که ملت به برخی از افراد واگذار می کند.

^{۱۲} Campagnes électorales

^{۱۳} Crise de la démocratie représentative

^{۱۴} Crise de la démocratie électorale

^{۱۵} Démocratie délibérative

^{۱۶} Démocratie participative

^{۱۷} Souveraineté nationale

^{۱۸} Souveraineté populaire

- بر عکس، در منطق حاکمیت مردم، مردم است که دارای همه اختیارات می باشد و آحاد مردم ضرورتاً صاحب یک قسمت از حاکمیت و در نتیجه، از رأی است. در این منطق، انتخابات و رأی حقیقت که به شهروند اختصاص دارد.

دو نظریه حاکمیت، دو دکترین انتخابات: رأی بعنوان کار ویژه و رأی بعنوان حق. در سال ۱۷۸۹^{۱۸}، سیزدهمین بر روسو^{۲۱} پیروز می گردد و انتخاب بر حاکمیت ملی و در نتیجه رأی بعنوان کار ویژه قرار گرفته و متناوباً در طول قرن نوزدهم مورد استفاده قرار می گیرد. آیا این گزینه حاکمیت ملی هنوز گزینه فرانسه است؟ جواب باید دقیقاً بیان گردد. در سال ۱۹۴۶، قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه^{۲۲} اعلام می دارد که حاکمیت ملی به مردم تعلق دارد و قانون اساسی سال ۱۹۵۸^{۲۳} این مقرر اساسی را، در ماده سوم خود، کلمه به کلمه تکرار می نماید^{۲۴}. در واقع، این نوع بیان نمودن، شیوه ایست که می خواهد از تلفیق بین حاکمیت ملی و حاکمیت مردم، یک فضای تلاقی بین دو نظریه ارایه نماید که شایسته برخی توضیحات است. کفایت اشاره شود که در لوای این فرمول تلفیقی، بسیاری از مکانیسم های حقوقی قرار دارند که هنوز مرهون مفهوم حاکمیت ملی هستند مانند وکالت نمایندگی^{۲۵}: قانون اساسی ۱۹۵۸ در واقع هر نوع وکالت آمرانه را باطل لحاظ کرده است^{۲۶}. نمایندگان مجلس در برابر رأی دهندگانیکه حق ندارند به آنها دستور دهند، کاملاً آزاد بوده و موظفند بصورت آزاد و خارج از هر نوع فشار رأی دهندگان، شور نمایند. یک نماینده، فرانسه را نمایندگی می کند، حال مکانی که او از آنجا انتخاب شده هر کجا که باشد. او نماینده ملت است و نه انتخاب کننده گانش. به همین ترتیب، نمونه دیگر، رأی بیگانگان، که در این مورد توضیح خواهیم داد، می تواند بعنوان کار ویژه ای لحاظ گردد که ملت حاکم نمی خواهد به این گروه از اشخاص واگذار نماید.

بحث حقوقی در مورد ویژگی رأی: حق یا کار ویژه، نباید ما را به سمتی سوق دهد که احیاناً فراموش نماییم که برای رأی دهندگان، عمل رأی دادن بمثابة حقیقت که به آنها تعلق گرفته و نه کار ویژه ای که به آنها واگذار شده است. این نوع برداشت از حق رأی، چه صحیح باشد چه غلط، بیانگر واقعیت شهروند و مردم سالاریست. اشخاص عمل رأی دادن را بعنوان حق تلقی می کنند و از این لحظه، شیوه ای که مطابق آن عمل رأی دادن ارایه می گردد، بر روی حقیقت آن اثر می گذارد: ولو اینکه عمل رأی دادن از نظر حقوقی یک کار ویژه باشد، از نظر اجتماعی یک حق تلقی می گردد. برای هر شخص، رأی حقیقت که به شهروند اختصاص داشته و مردم سالاری را تعریف می نماید. این دو خصیصه باید

۱۸. سال پیروزی انقلاب کبیر فرانسه

۱۹. انقلابی فرانسوی (۱۷۴۸-۱۸۳۶)

۲۰. ژان ژاک روسو: نویسنده و فیلسوف، شهروند ژنو (۱۷۱۲-۱۷۷۸). کتاب قرارداد اجتماعی او معروف است.

۲۱. جمهوری چهارم فرانسه (۱۹۴۶-۱۹۵۸)

۲۲. جمهوری پنجم فرانسه (۱۹۵۸ تاکنون)

^{۲۴} Article 3 de la Constitution française: "La souveraineté nationale appartient au peuple ..."

^{۲۵} Mandat représentatif

۲۵. پاراگراف اول از ماده ۲۷ قانون اساسی فرانسه مقرر می دارد: « هر نوع نمایندگی آمرانه باطل است.»

مورد بحث قرار گیرند، نه به صرف خوشایند انتقاد، بلکه به این دلیل که دکارت^{۲۷} یاد گرفت تا چیزی که بنظر بدیهی مینمایاند را مورد شک قرار دهد، و نیز برای اینکه امروزه جوامع سیاسی مدرن در مورد مبانی آنها مردد هستند: شرکت نکردن بصورت وسیع در انتخابات، افول مبارزه جویی سیاسی، از دست رفتن ارزشها... نکات نشاندهنده ای هستند که مستلزم آن هستند تا امروزه به این دو ویژگی حق رأی دیگر نه به دیده مثبت، بلکه بعنوان دو پرسش نگریسته شود.

بخش اول: آیا حق رأی به شهروند اختصاص دارد؟

انقلاب سال ۱۷۸۹، از این حیث که باعث تولد چهره ی نوین: چهره شهروند^{۲۸} گردید، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و اساسی فرانسه بجا گذاشت. چهره نظام سابق^{۲۹} عبارتست از رعیت^{۳۰} ولی چهره جامعه ای که در سال ۱۷۸۹ بوجود می آید عبارتست از شهروند. این چهره، در طول قرن نوزدهم، همواره بوسیله گسترش حقوق و بویژه حق رأی به افرادی که از آن محروم بوده اند، اصلاح می گردد. در این قرن، ما با پیشرفت همزمان حق رأی و چهره شهروند روبرو می شویم، هر دو بصورت مشترک حرکت می کنند، گسترش مداوم حق رأی بصورت همزمان گسترش چهره شهروند را به همراه دارد. آیا امروزه این گسترش مداوم حق رأی به پایان رسیده است؟ آیا دیگر شخصی که باید به او حق رأی داد و در نتیجه برایش صفت شهروند را شناسایی نمود، وجود ندارد؟

الف- گسترش مداوم چهره شهروند

دو دوره را باید از هم متمایز نمود.

۱. دوره اول: رأی مالیاتی (۱۷۸۹-۱۸۴۸)

غیر از قانون اساسی سال ۱۷۹۳^{۳۱} که ویژگی همگانی رأی را تایید نموده و حق رأی را برای همه مردان حتی بیگانگانیکه در فرانسه متولد شده و ساکن بوده و دارای بیست و یک سال بودند، برسمیت می شناخت، دوره ۱۷۸۹-۱۸۴۸، دوره رأی مالیاتی است. یعنی رأی فقط به اشخاصی تفویض می شد که مبلغ مشخصی مالیات پرداخت نمایند که به آن در آزمون مالیات انتخاباتی می گفتند. این اختصاص گزینشی رأی بر دکتترین حاکمیت ملی بنا نهاده شده: رأی یک کار ویژه

۲۶. رنه دکارت: دانشمند و فیلسوف فرانسوی (۱۵۹۶-۱۶۵۰)

^{۲۸} Figure du citoyen

۲۸. به نظام سیاسی قبل از انقلاب کبیر فرانسه یعنی قبل از سال ۱۷۸۹ فرانسویان نظام سابق یا آنسین رژیم می گویند.

^{۳۰} Sujet

۳۰. قانون اساسی ۱۷۹۳ اولین از سه قانون اساسی جمهوری اول فرانسه (۱۷۹۲-۱۸۰۴) است. این قانون اساسی هرگز به اجرا در نیامد.

است. ملت، که حاکم است، در سال ۱۷۸۹ این امر را لحاظ مینماید که کسانی بیشتر شایسته انجام وظیفه (کار ویژه) رأی دهندگان هستند که مالیات پردازند، چون افرادی که مالیات می دهند، افراد ثروتمندی هستند که امور خصوصی آنها بخوبی پیش میرود و کاملاً به نفع آنها خواهد بود که امور عمومی نیز بخوبی پیش روند. رأی مالیاتی ضامن ثبات و امنیت حقوقیست.

با این وجود، مساله حق رأی حل نگردید. در واقع برای اینکه کار ویژه رأی دادن به شخص تعلق گیرد، همه چیز به تعیین مبلغ مالیات و نیز به تعیین ظرف مالیات بستگی داشت. اگر ظرف مالیات زمین باشد، کار ویژه رأی دادن به اشراف و مالکان زمین تعلق می گیرد: اگر ظرف مالیات صنفی باشد، کار ویژه رأی دادن به بازرگانان، پیمانکاران و بورژوازی تعلق می گیرد. قرن نوزدهم، در هر حال تا سال ۱۸۴۸، با جریان مبارزه سیاسی برای تعیین نمودن نوع مالیات مواجه است.

چند مثال: در قانون اساسی سال ۱۷۹۱، جهت رأی دادن برای مجالس ابتدایی^{۳۲}، میبایست مالیاتی برابر با سه روز کار کردن پرداخت نمود و برای انتخاب نمودن اعضای مجلس ملی، میبایست مالیاتی برابر با حدود دو ماه کار کردن را پرداخت کرد. آمار و ارقام ۴۳۰۰۰ رأی دهنده را نشان می دهند. قوانین اساسی ناپلئونی، بیشتر نظامی را ابداع کرد که ترکیبی بود از انتخاب توسط پایین (ملت) ولی گزینش نمایندگان توسط امپراتور. رأی دهندگان از روی فهرستهای قابل اعتماد نمایندگان را انتخاب مینمایند و سپس بناپارت، بعداً ناپلئون، از روی این فهرستها، افرادی که میتوانستند در مجلس قانونگذاری شرکت نمایند را گزینش می نمود. اینجا نیز نشان داده می شود که رأی یک حق نیست بلکه کار ویژه ایست که حاکم برای این یا آن گروه از افراد به رسمیت می شناسد. با دوران بازگشت سلطنت^{۳۳} (۱۸۱۴)، اتاق (مجلس) نمایندگان^{۳۴} بوسیله انتخاباتی که به روش ذیل برگزار می گردید، تشکیل می شد: برای رأی دادن سیصد فرانک و برای انتخاب پذیری^{۳۵} هزار فرانک مالیات بایست پرداخت کرد. در سال ۱۸۳۰، شارل دهم، دستوری^{۳۶} وضع مینماید که اصلاح ظرف مالیات را بگونه ای که امتیازی بنفع مالکان اراضی و به ضرر بورژوازی صنعتی و تجاری بود، پیش بینی نمود. این دستور منجر به انقلاب سال ۱۸۳۰ و رفتن شارل دهم شد. شاه جدید، لوئی-فیلیپ، طبیعتاً این دوره انقلابی را در نظر گرفت به اینصورت که مالیات انتخاباتی را از سیصد به دو صد فرانک برای رأی دهندگان و از هزار به پانصد فرانک برای انتخاب پذیری کاهش داد. آمار و ارقام در محدوده سال ۱۸۴۰، ۲۴۰۰۰۰ رأی دهنده را نشان می دهند. این وضعیت رأی از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۴۸ می باشد: رأی مالیاتی و نبرد سیاسی حول تعیین مالیاتی که باید جهت اعمال این کار ویژه پرداخت نمود.

۲. دوره دوم: رأی همگانی (۱۸۴۸-۱۹۲۴)

^{۳۲} Assemblées primaires

^{۳۳} Restauration

^{۳۴} Chambre des députés

^{۳۵} Éligibilité

^{۳۶} Ordonnance

از سال ۱۸۴۸ تا ۱۹۷۴، دوره استقرار رأی همگانیست. سه تاریخ مهم، این دوره طولانی را بارز می کنند. ابتدا، تاریخ ۵ مارس ۱۸۴۸. در پایان پادشاهی لوئی-فیلیپ، بورژوازی دوباره کاهش مالیات انتخاباتی بمنظور مشارکت دادن هر چه بیشتر مستخدمان دولت را درخواست مینماید. گیزو^{۳۷}، که در آلمان نخست وزیر است، بصورت متناوب چنین گشایش حق رأی را رد مینماید. برای او، « رأی پادشاه موفقیت اجتماعیست نه یک حق ». رد اصلاح و در نتیجه عدم گسترش حق رأی باعث میشود تا دوباره، همانند سال ۱۸۳۰، انقلاب سال ۱۸۴۸ بوقوع بپیوندد. در فوریه سال ۱۸۴۸، انقلاب فراگیر شده و یکی از مهمترین مطالبات انقلابیون حق رأی، یعنی رأی همگانی بوده که با شتاب از ۵ مارس سال ۱۸۴۸ آنرا اعلام می نمایند ... فقط برای مردان. از این تاریخ، دیگر به هیچ وجه از رأی همگانی مردان رویگردانی نشد. امپراتوری دوم^{۳۸} رأی همگانی را حذف نمی نماید. او تلاش مینماید تا رأی همگانی را توسط کاندیداتورهای رسمی و کذایی جهت دهد، ولی رأی همگانی با عمیق شدن به پیش می رود و بعنوان پایه تغییر قیافه عمیق امپراتوری دوم در دوره ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۹ قرار می گیرد.

دومین تاریخ مهم عبارتست از ۲۱ آوریل ۱۹۴۴: گسترش حق رأی به زنان^{۳۹}. فرانسه یکی از آخرین کشورهای بزرگ غربیست که حق رأی را به زنان اعطا نموده است. دانمارک در سال ۱۹۱۵، بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۸، اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۱۸، آلمان در سال ۱۹۱۹، ایالات متحده در سال ۱۹۲۰ و کانادا در سال ۱۹۲۹ حق رأی را برای زنان برسمیت شناختند. تاخیر فرانسه بوسیله چند دلیل قابل توضیح است. ابتدا دلایلی که مربوط هستند بر برداشت از نقش زن در اجتماع: زنان باید به امور خانگی و خصوصی پردازند و در نتیجه نمیتوانند در امور عمومی نظر داشته باشند: پس آنها شایسته اعمال کار ویژه رأی دادن نیستند. از وقتیکه این ملت است که کسانی که شایسته اعمال کار ویژه رأی دادن هستند را تعیین مینماید، او آزاد خواهد بود تا لحاظ نماید که کار ویژه زن این نیست که در امور عمومی مشارکت کند بلکه باید به امور خصوصی پردازد. کلیسا هم نقش بسیار مهمی را بعنوان ترمز برای شناسایی حق رأی زنان ایفا نمود، او حتی بررسی مینمود که آیا زن دارای روح هست. بعلاوه باید اضافه نمود که، در دوران جمهوری سوم^{۴۰}، چپ رادیکال در یک دوگانگی گرفتار شده بود. با توجه به برداشتهای فلسفی اش، چپ رادیکال موافق حق رأی زنان بود، ولی رادیکالها هیچوقت نخواستند حق رأی را به زنان اعطا کنند بدلیل اینکه زنان هنوز بیشتر از مردان تحت نفوذ کلیسا بوده و جناح چپ می ترسید تا با دادن حق رأی به زنان، پیروزی جناح راست را تسهیل نماید.

در پایان، ۵ ژوئیه ۱۹۷۴، قانونی که بلوغ انتخاباتی را از بیست و یک سال به هجده سال کاهش داد، بتصویب رسید. این امر یکی از اقدامات انجام گرفته توسط والرئ ژیسکاردستن^{۴۱} بود.

۳۶. مورخ فرانسوی و نظریه پرداز لیبرال (۱۷۸۷-۱۸۷۴)

۳۷. امپراتوری دوم فرانسه (۱۸۵۲-۱۸۷۰)

۳۸. به این تواریخ میتوان ۷ اوت ۱۹۴۵ را اضافه نمود که به نظامیان نیز حق شرکت در انتخابات اعطاء نمود.

۳۹. جمهوری سوم فرانسه (۱۸۷۰-۱۹۴۰)

۴۰. رئیس جمهور فرانسه از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۱

با این تاریخ های متفاوت، گسترش مداوم رأی را شاهدیم و هر دفعه در اثر فشار خیابان^{۴۲}. آیا این گسترش امروزه به پایان رسیده است؟ آیا به نهایت شهروندی رسیده و دیگر هیچ فردی برای وارد کردن در طبقه شهروندان وجود ندارد؟

ب- ممنوعیت گسترش به بیگانگان؟

بر اساس ماده ۳ قانون اساسی سال ۱۹۵۸، رأی دهندگان باید اتباع فرانسه باشند^{۴۳}. بنابر این، ظاهراً قانون اساسی یک ارتباط ضروری بین تابعیت و شهروندی را مستقر مینماید. برای رأی دادن در فرانسه، باید فرانسوی بود.

این رابطه تابعیت و شهروندی، استثنائاتی را بهمراه دارد (۱) و شاید امروزه در حال مورد تردید قرار گرفتن است.
(۲).

۱. شناسایی ویژه حق رأی برای بیگانگان

با استثناء بر اصلی که بموجب آن حق رأی مخصوص اتباع فرانسه است، پذیرفته شده تا بیگانگان بتوانند در فرانسه در دو نوع^{۴۴} انتخابات شرکت نمایند: انتخابات اجتماعی^{۴۵} و انتخابات اروپایی^{۴۶}.

- در رأی مورخ ۱۲ مه ۱۹۷۸، شورای دولتی^{۴۷} پذیرفت که دانشجویان بیگانه میتوانند در انتخابات اعضای شورای اداری کروس^{۴۸} شرکت نمایند. موضوع رأی مربوط می شد به کروس آکادمی نانس-متز. این رویه قضایی به تمام انتخابات که به «انتخابات شغلی^{۴۹}» (انتخابات اجتماعی، انتخابات همیاری^{۵۰} و...) معروفند، گسترش داده شد و شورای قانون اساسی^{۵۱}

۴۱. منظور نویسنده این است که همواره فشارهای وارده بر اثر تظاهرات و اعتراضات خیابانی، منجر به اجبار حاکمان بر گسترش دامنه شمول حق رأی شده است.

۴۳ Alinéa 4 de l'article 3 de la Constitution française : "Sont électeurs, dans les conditions déterminées par la loi, tous les nationaux français majeurs des deux sexes, jouissant de leurs droits civils et politiques".

۴۴. همانگونه که در ادامه این مقاله نویسنده توضیح خواهد داد، بیگانگان ساکن فرانسه که اتباع یکی از کشورهای اتحادیه اروپا هستند حق شرکت در انتخابات شهرداریها را نیز دارند. لذا، در واقع، بیگانگان میتوانند در سه نوع انتخابات شرکت نمایند. در هر صورت، نگارنده مقاله ترجیح داده تا از نوع سوم انتخابات بعداً سخن به میان آورد.

۴۵ Élections sociales

۴۶ Élections européennes

۴۷. شورای دولتی مهمترین مرجع قضایی اداری در فرانسه است. بنوعی دیوان عدالت اداری در ایران را می توان معادل این نهاد قضایی در فرانسه دانست.

۴۷. کروس: نهاد و مرکز منطقه ای در فرانسه میباشد که در محدوده یک یا چند شهرستان تشکیل گردیده و به رسیدگی به امور دانشگاهی و دانشجویان میپردازند.

۴۹ Élections professionnelles

۵۰ Élections mutuelles

۵۰. شورای قانون اساسی، قاضی اساسی در فرانسه است. شورای نگهبان در ایران بنوعی معادل این نهاد سیاسی - قضایی در فرانسه است.

در تصمیم مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۸۲ حکم نمود که بیگانگان میتوانند برای انتخاب نمایندگان بیمه شدگان اجتماعی در شوراهای اداری صندوقهای تامین اجتماعی شرکت نمایند.

- برای انتخابات اروپایی، شورای قانون اساسی، در تصمیم مورخ ۹ آوریل ۱۹۹۲، در مورد بررسی معاهده ماستریخت، حکم نمود که بیگانگان تبعه اتحادیه (اروپا) میتوانند در فرانسه رأی دهنده و انتخاب پذیر باشند.

چنین استثنائاتی بخاطر ویژگی خاص این انتخابات قابل توجه هستند. در واقع، نه انتخابات اجتماعی و نه انتخابات اروپایی به حاکمیت ملی مربوط نیستند. این دو نوع انتخابات، جهت انتخاب افرادی که حاکمیت ملی را اعمال می کنند، استفاده نمی شوند. استدلال شورای قانون اساسی، در تصمیم مورخ ۹ آوریل ۱۹۹۲، در این مورد بصورت خاصی واضح و آموزنده است. شورای قانون اساسی مطابقت حق رأی بیگانگان تبعه اتحادیه در فرانسه جهت شرکت در انتخابات اروپایی را با قانون اساسی می پذیرد چون پارلمان اروپا بعنوان بنیان حقوقی نه قانون اساسی سال ۱۹۵۸ بلکه تعهدات بین المللی: معاهده رم، سند واحد^{۵۲} و معاهده ماستریخت، را داراست. بنابراین، پارلمان اروپا به نظم سازمانی جمهوری فرانسه تعلق نداشته و در نتیجه انتخابات پارلمان اروپا اعمال حاکمیت ملی فرانسه را خدشه دار نمی سازد.

آیا این استثنائات، محدود شده تا زمان حاضر به انتخابات اجتماعی و اروپایی، میتوانند به حذف تابعیت بعنوان یکی از شرایط شهروندی منجر شوند؟

۲. بسوی حذف معیار تابعیت؟

این پرسش مستقیماً از شورای قانون اساسی زمانیکه مطابقت معاهده ماستریخت با قانون اساسی را بررسی مینمود، پرسیده شد. این معاهده اعطای حق رأی به بیگانگان تبعه اتحادیه جهت شرکت در انتخابات شهرداریها^{۵۳} را پیش بینی نمود، امری که آنرا شورای قانون اساسی در تصمیم مورخ ۹ آوریل ۱۹۹۲ مخالف قانون اساسی اعلام کرد. به چه دلیل؟ شورا مواد ۳، ۲۴ و ۷۲ قانون اساسی را ذکر نمود. انتخابات شهرداریها منجر به انتخاب اعضای شوراهای محلی می شود که آنها سناتورها را انتخاب می کنند؛ در حالیکه سنا یکی از مجالس جمهوریست که در اعمال حاکمیت ملی مشارکت مینماید؛ اجازه دادن به اتباع دولت-کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای انتخاب اعضای شوراهای محلی به آنها بصورت غیر مستقیم اجازه میدهد تا سناتورها را انتخاب کنند و در نتیجه در اعمال حاکمیت ملی که ماده ۳ قانون اساسی آنرا مختص اتباع فرانسه دانسته مشارکت نمایند. شورای قانون اساسی بر پایه این استدلال، مقرر معاهده ماستریخت در مورد حق رأی در انتخابات شهرداریها برای بیگانگان تبعه اتحادیه را مخالف قانون اساسی شناخت.

^{۵۲} Acte unique

^{۵۳} مراد از انتخابات شهرداریها اعم از انتخابات شوراهاست که در شهر یا روستا صورت میگیرد. در واقع، میتوان گفت که در فرانسه انتخابات شهر یا روستا معنی نداشته و کوچکترین واحد تقسیمات کشوری کمون است که هم روستا و هم شهر را در بر میگیرد. به انتخابات شوراهای محلی که در سطح کمون (اعم از روستا یا شهر) صورت میگیرد، انتخابات شهرداریها اطلاق میشود.

لذا دولت به تجدید نظر در قانون اساسی روی آورد که این تجدید نظر در ۲۵ ژوئن ۱۹۹۲ بتصویب رسید. بموجب این تجدید نظر قانون اساسی، حق رأی دادن در انتخابات شهرداریها برای بیگانگان تبعه اتحادیه اروپا برسمیت شناخته شد.^{۵۴} بنابراین، دیگر تابعیت بعنوان شرط ضروری و کافی برای اکتساب حق رأی در فرانسه نیست. برای انتخابات شهرداریها که انتخابات سیاسی هستند، شورای قانون اساسی به این امر (یعنی سیاسی بودن انتخابات شهرداریها) بوضوح در تصمیم مورخ ۱۸ نوامبر ۱۹۸۲ اشاره نمود، پیکره انتخاب کنندگان^{۵۵} میتواند ترکیبی از اتباع و غیر اتباع فرانسه باشد. جناح راست مخالف، باردیگر به شورای قانون اساسی رجوع نمود به این هدف که شورا تجدید نظر مورخ ۲۵ ژوئن ۱۹۹۲ که حق رأی به بیگانگان تبعه اتحادیه اعطا میکند را مخالف قانون اساسی اعلام نماید. ولی در تصمیم مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۹۲، شورا از بررسی این درخواست امتناع ورزید با این استدلال که قوه موسس آزاد و حاکم بوده و در نتیجه میتواند تصمیم بگیرد که هر نوع مقرره جدید اساسی را تصویب نماید.

امروزه، در کنار دو استثناء (انتخابات اجتماعی و انتخابات اروپایی)، بوسیله تجدید نظر قانون اساسی مورخ ۲۵ ژوئن ۱۹۹۲، شکافی در رابطه بین تابعیت و شهروندی بوجود آمد. تا کجا این شکاف باز خواهد شد؟ در چه محدوده زمانی این شکاف گسترش خواهد یافت؟ در مورد این مساله، هر شخص میتواند علایقی مبنی بر سرعت یا برعکس داشته باشد. آنچه که یقینی است در عوض این میباشد که در بستر تحلیل و به روشی تقریباً مضحک در بیانات مخالفان حق رأی بیگانگان، استدلالات مشابه و حتی الفاظ مشابهی که برای عدم پذیرش حق رأی زنان در قبل از ۱۹۴۴ مطرح می شده را درمی یابیم: فقط کافی است تا کلمه «بیگانه» را بجای کلمه «زن» قرار دهیم. عبارت دیگر، بعید نیست که ساختار اروپایی بر گسترش بیشتر حق رأی مشارکت نموده و در نتیجه چهره شهروند را بیشتر اصلاح نماید بگونه ای که شهروند دیگر فقط ملی نبوده بلکه اروپایی نیز گردد.

بخش دوم: آیا همواره حق رأی مردم سالاری را تعریف میکند؟

در مدت زمان بسیار طولانی، و هنوز بصورت گسترده در زمان حاضر، پارادایم مردم سالار بر تشابه مردم سالاری به رأی استوار بوده: نظام مردم سالار نظامیست که در آن شهروندان حق رأی دارند. این پارادایم امروزه محل تامل بوده و بسیاری از نویسندگان برای توصیف کردن یک نظام به مردم سالار، بیشتر به شرایطی که در آن حق رأی در یک دولت-کشور اعمال میگردد، اهمیت می دهند. حق رأی دیگر کافی نیست، او باید دارای شرایطی باشد تا بتوان از اعمال مردم

۵۳. بموجب این تجدید نظر، به اتباع دولت-کشورهای عضو اتحادیه حق انتخاب پذیری در انتخابات شهرداریها نیز داده شده است. این افراد در صورت انتخاب شدن بعنوان عضو شورای شهرداریها حق انتخاب شدن بعنوان شهردار یا معاونان او که سمت هایی سیاسی اند را ندارند. بعلاوه آنها نمی توانند در انتخابات سنا شرکت نمایند. زیرا وظیفه سناتورها، اعمال حاکمیت ملی فرانسه یعنی قانونگذار است.

^{۵۵} Corps électoral

سالارانه اش سخن گفت. ولی حتی اگر این شرایط آرمانی جمع گردند، آیا در زمان حاضر، این حق ولو بصورت بدون نقص، همواره برای تعریف نمودن یک نظام به مردم سالار معیاری کافی است؟

الف- شرایط اعمال مردم سالارانه حق رأی

این شرایط را می توان در دو مورد خلاصه کرد: اعمال مردم سالارانه حق رأی محقق نمی شود مگر وقتی که رأی آزاد (۱) و صادق^{۵۶} (۲) باشد.

۱. آزادی رأی

آزادی رأی بنابر نظر تمام نویسندگان بعنوان عنصر اساسی نظام مردم سالار بوده و بر امکان انتخاب برای رأی دهندگان از بین چند کاندیدا و حتی امکان انتخاب نمودن یعنی رأی دهنده آزاد باشد تا رأی ندهد، دلالت دارد. این آزادی، که آزادی عدم شرکت در انتخابات را نیز در بر می گیرد، بوسیله چند ویژگی که بصورت عادی برای رأی شناخته شده اند، ظهور پیدا می کند.

اولین ویژگی آزادی رأی عبارتست از برابری^{۵۷}، دستورالعملی که بوسیله اصل: یک رأی دهنده = یک رأی نمایان می گردد. این اصل از نظر حقوقی یکسری مشکلاتی را به همراه دارد، همانند زمانیکه قانونگذار تصمیم گرفت تا مشارکت سیاسی زنان در انتخابات شهرداریها را مساعد نماید. پارلمان قانونی را گذرانده بود که سهم بیست و پنج درصدی برای زنان بر روی فهرستهای کاندیداها در انتخابات شهرداریها اختصاص می داد. در تصمیم مورخ ۱۸ نوامبر ۱۹۸۲، شورای قانون اساسی این مقرر را حذف نمود با این استدلال که اصل برابری هرگونه تقسیم بندی رأی دهندگان بر اساس طبقه (خاص) را ممنوع مینماید. شورای قانون اساسی در اینجا به یک مفهوم انتزاعی از برابری برتری بخشید که این مفهوم انتزاعی نمی خواهد نابرابریهای سیاسی و اجتماعی موجود بین افراد را دیده و نیز ضرورت تبعیض مثبت برای استقرار برابری را بپذیرد^{۵۸}. این برابری همچنین به مساله تعیین حدود کردن حوزه های انتخاباتی گسترش داده شد. انتخابات اکثریتی دو

^{۵۶} Sincère

^{۵۷} Égalité

^{۵۷}. علاوه بر تصمیم مذکور، شورای قانون اساسی در تصمیم مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۹۹ نیز با استقرار تبعیض مثبت برای زنان مخالفت نمود. در واقع، در سال ۱۹۹۸ پارلمان قانونی را گذراند که بموجب آن فهرستهای کاندیداهای احزاب سیاسی که جهت انتخابات شوراهای استان ارائه میشدند را موظف میکرد تا به قاعده تساوی تعداد کاندیداهای زن و مرد عمل نمایند. سناتورهای که مخالف این قانون بودند، بر اساس حقی که ماده ۶۱ قانون اساسی فرانسه به آنها اعطا نمود، درخواست حذف این مقرر قانونی را به شورای قانون اساسی ارائه کردند. سناتورها در استدلالات خود به ماده ۳ قانون اساسی ۱۹۵۸ که به ویژگی برابر رأی اشاره مینماید، به ماده ۶ اعلامیه حقوق بشر و شهروند مورخ ۱۷۸۹ که هرگونه تفاوت جهت رسیدن به مشاغل عمومی بر پایه معیارهایی غیر از شایستگی

مرحله ایی مستلزم تقسیم نمودن شهرستانها به حوزه های انتخاباتیست. برای اینکه رأی آزاد باشد و برای اینکه رأی تمام شهروندان هموزن باشد، باید مسلماً هر نماینده یک تعداد مساوی یا تقریباً مساوی از رأی دهندگان را نمایندگی نماید. اگر در یک حوزه انتخاباتی دویست هزار رأی دهنده، و در حوزه دیگر هفتاد هزار رأی دهنده وجود داشته باشد، برابری مورد احترام قرار نمی گیرد، زیرا در یک حوزه انتخاباتی نماینده ای برای دویست هزار رأی دهنده و در حوزه دیگر نماینده ای برای هفتاد هزار رأی دهنده وجود دارد. پس، شورای قانون اساسی با دقت بررسی می نماید تا تقسیم بندی حوزه های انتخاباتی توسط دولت از هیچگونه اختیار سیاسی (بدون دلیل) نشأت نگیرد. علی رغم این نظارت، هنوز نابرابریهای شدیدی در نمایندگی بین حوزه های انتخاباتی وجود دارد. بنابراین، اصل برابری بیشتر یک آرمان و یک غایت است تا یک واقعیت.

آزادی رأی در حال حاضر در تمام موارد مستلزم مخفی بودن رأی نیز هست. این یک پدیده جدید است. در سال ۱۷۸۹ و تا سال ۱۷۹۳، رأی علنی بوده و انقلابیون گمان میکردند که مخفی بودن رأی ابزار است برای افراد تا افکار خود را در برابر چشمان هموطنانشان پنهان نگه دارند. اما بتدریج، انقلابیون دریافتند که رأی علنی ابزاری بوده برای اشراف و اشراف زادگان تا بر رأی دهندگان فشار آورند و آنها را تهدید نمایند که اگر برای این یا آن کاندیدا رأی ندهند، اخراج خواهند شد: بنحوی که بتدریج مخفی بودن رأی بعنوان عنصری اساسی برای ابراز آزادی سیاسی شهروندان شناخته شد.

اخلاقی و استعداد را ممنوع مینماید، و نیز به اعتبار امر قضاوت شده با توجه به اینکه راجع به این موضوع در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۸۲ شورای قانون اساسی نظر رد داده بود، اشاره نمودند. شورای قانون اساسی در تصمیم شماره ۹۸-۴۰۷ مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۹۹ بار دیگر بر مخالفت این مقرر قانونی با قانون اساسی حکم نمود. لذا جهت برقراری قاعده تساوی تعداد کاندیداهای زن و مرد بر روی فهرست کاندیداها میبایست به بازنگری یا اصلاح قانون اساسی اقدام کرد. در راستای رسیدن به این مقصود، دولت فرانسه روند اصلاح قانون اساسی را انتخاب نموده و به این ترتیب کنگره (جلسه مشترک مجلس ملی و سنا) بوسیله مواد ۱ و ۲ مصوبه اساسی شماره ۹۹-۵۶۹ مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۹ به این هدف جامه عمل پوشاند. ماده ۱ این مصوبه، که به ذیل ماده ۳ قانون اساسی فرانسه اضافه شد، اعلام میدارد که: «قانون، برابری رسیدن زنان و مردان به مشاغل و وظایف انتخاباتی را تسهیل مینماید». ماده ۲ این مصوبه، که به ذیل ماده ۴ قانون اساسی در مورد احزاب سیاسی اضافه شد، اعلام میدارد که: «احزاب سیاسی بر اجرای اصل ذکر شده در پاراگراف آخر از ماده ۳ قانون اساسی، در چهارچوب تعیین شده توسط قانون، مشارکت مینمایند». به این طریق، مانع اساسی که در برابر استقرار قاعده تساوی تعداد کاندیداهای زن و مرد بر روی فهرست کاندیداها قرار داشت برداشته شد و قانونگذار عادی به تصویب قوانین متعددی برای به اجرا در آوردن این قاعده اساسی مبادرت نمود. امروزه در فرانسه، به غیر از انتخاباتی که در آن کاندیداها بصورت فردی و یا بدون فهرست رقابت میکنند (مثل انتخابات شوراهای شهرستان، مجلس ملی و یا ریاست جمهوری)، احزاب و گروههای سیاسی موظفند در فهرستهای کاندیداهایشان از تعداد مساوی زن و مرد استفاده نمایند. در واقع، تفاوت بین تعداد کاندیداهای زن و مرد نباید از یک بیشتر باشد. در این راستا میتوان از ماده ۲۶۴ مجموعه قوانین انتخاباتی فرانسه راجع به انتخابات شهرداریها، ماده ۳۰۰ مجموعه قوانین انتخاباتی فرانسه راجع به انتخابات سناتورها، ماده ۳۴۶ مجموعه قوانین انتخاباتی فرانسه راجع به انتخابات شوراهای استان و ماده ۹ قانون راجع به انتخاب نمایندگان پارلمان اروپا اشاره نمود. بمنظور اینکه از دوزدن احتمالی قانون، با قرار دادن کاندیداهای زن در انتهای فهرست کاندیداها بنوعیکه امکان انتخاب آنها کمتر باشد، جلوگیری گردد، قانونگذار در قریب به اتفاق موارد پیش بینی نموده است که کاندیداهای زن و مرد بر روی یک فهرست باید بصورت متناوب و یکی در میان جای گیرند.

داستان قاعده تساوی زن و مرد در رسیدن به مشاغل و وظایف انتخاباتی در اینجا قطع نمیگردد زیرا در سال ۲۰۰۱ پارلمان قانونی گذراند که در آن مقرر نموده بود که قاعده لزوم تساوی تعداد کاندیداهای زن و مرد بر روی فهرست کاندیداها در مورد فهرستهای ارائه شده برای انتخابات اعضای شورای عالی قضات نیز لازم الاجراست. شورای قانون اساسی فرانسه در تصمیم شماره ۲۰۰۱-۴۴۵ مورخ ۱۹ ژوئن ۲۰۰۱ حکم نمود که این مقرر قانونی مخالف ماده ۶ اعلامیه حقوق بشر و شهروند بوده، مضاف بر اینکه تجدینظر مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۹ قانون اساسی در این مورد قابل اجرا نیست. ارائه تفسیری محدود از منطوق ذیل ماده ۳ قانون اساسی فرانسه موید این مطلب است که شورای قانون اساسی هم اکنون نیز به همان مفهومی از اصل برابری معتقد است که در تصمیم ۱۸ نوامبر ۱۹۸۲ خود اعلام نمود. اگر شورا می خواست با این موضوع مخالفت ننماید براجحی میتوانست مفهومی وسیع تر از مصوبه اساسی شماره ۹۹-۵۶۹ مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۹۹ استنتاج نماید. با این همه، بنظر میرسد که تصمیم شورا بر محدود دانستن مدلول این مصوبه اساسی با توجه به صراحت ماده ۶ اعلامیه حقوق بشر و شهروند کاملاً منطقی میباشد. این موضع گیری شورای قانون اساسی فرانسه با روح مردم سالاری نیز سازگارتر است.

بنابراین، خلوت خانه های انتخاباتی نماد مخفی بودن رأی گردید و شورای قانون اساسی، بصورت منظم نتایج شعبه هایی که در آنجا شهردار خلوت خانه انتخاباتی مستقر نموده را باطل اعلام می نماید.

آزادی رأی همچنین مستلزم است که رأی دهنده خودش، شخصا، رأی دهد. این مقرر با محدود نمودن امکان رأی نمایندگی تقویت شده است.

آخرین ویژگی آزادی رأی که همان ویژگی اختیاری بودن رأی است، حداقل در فرانسه و تعدادی دیگر از کشورها باقی میماند. ابتدا باید دانست که در برخی کشورها (دانمارک، بلژیک، یونان و غیره)، رأی اجباریست و عدم شرکت در انتخابات جریمه مالی به همراه دارد.

پس اولین شرط برای اینکه بتوانیم از اعمال مردم سالارانه حق رأی سخن گوئیم عبارتست از اینکه این رأی بصورت آزادانه ابراز گردد. اما باید که رأی به روش صادقانه نیز اعمال گردد.

۲. صداقت رأی^{۵۹}

صداقت رأی دلالت دارد بر اینکه آزادی انتخاب رأی دهندگان باید کاملاً مورد احترام قرار گرفته و هیچ چیزی نباید بیان انتخابات را خدشه دار کند. این بعد حق رأی حساس تر است زیرا او به یک منازعه در مورد عوامل تعیین کننده رأی کشیده می شود: عوامل روانی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که یک رأی دهنده را به رأی دادن به این کاندیدا و نه به کاندیدای دیگر می کشانند. در واقع، موضوع تبلیغات انتخاباتی دقیقاً اثر گذاشتن روی رأی دهنده و تحت تاثیر قرار دادن رأی اوست. با این وجود، شایسته است که تبلیغات انتخاباتی به منقلب کردن نتایج و نیز محرومیت رأی دهنده در طول تبلیغات از آزادی واقعی گزینش، منجر نگردد. حال آنکه تبلیغات انتخاباتی همواره فرصتهای ویژه ای هستند که احزاب سیاسی رقابتی شدید برای تحت تاثیر قراردادن رأی دهنده درپیش میگیرند. تخلفات انتخاباتی متنوعند: بروشور توهین آمیز، انتشار اطلاعات دروغین در مورد زندگی خصوصی یک کاندیدا، بستن پیش از موعد شعب اخذ رأی، شمارش آراء در پشت درهای بسته. بنابراین، انبوهی از وقایع وجود دارند که میتوانند صداقت انتخابات را، بوسیله اثرات نادرستی که بر روی آزادی گزینش رأی دهنده میگذارند، خدشه دار نمایند.

موضع شورای قانون اساسی در این موارد بسیار حساس است زیرا قاضی هرگز نمیداند تا کجا رأی دهنده میتواند تحت تاثیر یک تخلف قرار گیرد. شورای قانون اساسی بعنوان مرجع صلاحیتدار برای نظارت بر صداقت انتخابات سیاسی (ملی)^{۶۰}، فاصله آراء را بعنوان معیار برگزیده است: هر چه که فاصله آراء کم باشد (۳۵، ۴۰، ۵۰ رأی)، شورا میتواند لحاظ

^{۵۹} Sincérité du vote

^{۵۹} در فرانسه، رسیدگی به دعاوی راجع به صحت و صداقت انتخابات شوراهای محلی (اعم انتخابات شهرداریها، شوراهای شهرستان و شوراهای استان) و نیز انتخابات اروپایی در صلاحیت مراجع قضایی اداری (اعم از دادگاههای اداری و شورای دولتی) میباشد.

کند که صداقت انتخابات خدشه دار شده و در صورتیکه فاصله آراء زیاد باشد (۳۰۰، ۴۰۰، ۵۰۰ رأی)، شورا متمایل است تا لحاظ کند که تخلفات، اگر چه تاسف بارند، صداقت نتیجه (انتخابات) را خدشه دار نمی کنند. این رویه ایست قابل انتقاد، زیرا می گوید: «اگر تخلف می کنی، بسته (رأی) را قرار بده، مطمئنی که عبور خواهد کرد».

برای اینکه از تحت تاثیر قرار گرفتن بیش از حد رأی دهندگان بوسیله پول در انتخاب کاندیدا جلوگیری شود، پارلمان قوانین متعددی وضع نمود تا سقف هزینه های انتخاباتی را محدود نماید. در انتخابات قانونگذاری سال ۱۹۸۸، نزاعی بین برنارد تپی^{۶۱} و رقیب او آقای تسیه^{۶۲} رخ می دهد. آقای تسیه بر منتخب جدید شهرستان بوش دو رون خرده می گیرد که هزینه های انتخاباتی او بیشتر از سقف مجاز پیش بینی شده توسط قانون است. شورای قانون اساسی انجام تخلف (هزینه بیش از پانصد هزار فرانک) را می پذیرد، ولی همزمان بیان می نماید که آقای تسیه نیز از این سقف بمیزانی قابل مقایسه با آقای برنارد تپی تجاوز نموده، لذا شورا نتیجه گیری می کند که تخلفات مالی هر دو طرف نتوانستند آزادی انتخاب رأی دهندگان را خدشه دار کنند. این مثال است که نشان می دهد که نظارت بر صداقت انتخابات باید شدیدتر و سخت گیرتر باشد.

این داستانها که لبخند بر لبان می نشانند، خطرناکند زیرا صفت مردم سالارانه یک نظام، اگر به حق رأی وابسته است، باید ابراز آنها با تمام تضمینات ممکن برای درستی و دقت آن دربر گیرد. مردم سالاری می تواند بر اثر توالی انتخابات تقلب شده از بین رود، عقیده شهروندان در مورد صفت نظامشان می تواند فرو ریزد اگر عمل رأی بوسیله فنون متفاوت مالی یا تبلیغات انتخاباتی بسیار قلب گردد. وضعیت رأی برد و باختی اساسیست برای کیفیت و حقانیت^{۶۳} مردم سالاری.

بر فرض اینکه این شرایط جمع باشند، یعنی بپذیریم که رأی بصورت آزادانه اعمال گردد و اینکه رأی دهنده بتواند بدون اینکه تبلیغات انتخاباتی صداقت رأی او را خدشه دار کند، رأیش را ابراز کند، آیا با این همه، حق رأی معیار کافی برای مردم سالاریست؟

ب- حق رأی : معیار کافی مردم سالاری؟

در این راستا باید از دوگانگی های حق رأی و سپس از پارادایم نوین مردم سالاری سخن گفت.

۱. دوگانگی های حق رأی

^{۶۱} Bernard Tapie

^{۶۲} Teissié

^{۶۳} Légitimité

تعدادی از نویسندگان با افکار سیاسی متفاوت اما با تاکید بر روش جامعه شناختی مشابه توانستند دوگانگی های سیاسی حق رأی را خاطر نشان نمایند.

اولین دوگانگی سیاسی حق رأی اینست که او دارای دو ظاهر متضاد است. حق رأی در وهله اول قدرت شهروند و مشارکت او در حیات سیاسی را ابراز مینماید؛ او نظر خود را نمیدهد بلکه تصمیم خود را ابراز می کند. حاکمیت بوسیله این حق انتخاب و این حق تصمیم انتخاباتی که به شهروندان داده شده، نمود پیدا می کند. اما همزمان با این امر که حق رأی بیان قدرت شهروند بوده، این حق ابزار است که بوسیله آن شهروند قدرت خود را به نمایندگان واگذار مینماید و عبارت دیگر از قدرت خود برفع انتخاب نمایندگان که بجای او عمل مینماید، صرفنظر مینماید. بنابراین، رأی اساس صورت نمایندگی مردم سالاریست، یعنی صورتیکه در آن کسانی که منتخبان مردمند تصمیم میگیرند نه خود شهروندان. این اولین دوگانگی در واقع ریشه بسیاری از سرخوردگی های سیاسیست، چون با گذشت زمان، نمایندگان سیاسی بسوی فراموش نمودن نیازها، تمایلات، خواسته ها و آرزوهای رأی دهندگان متمایل شده و برآوردن منافع خود و سیاستمداران حرفه ای را برتری میدهند. در پایان چنین جریانی، شهروند خود را بی بهره از قدرت و ناتوان از الحاق دوباره بر پیکر سیاسی ملت احساس مینماید. نتیجه، نارضایتی از رأی و استفاده نمودن آن توسط شهروندان برای تسکین نارضایتی و طرد نظام سیاسی خواهد بود چون انتخابات دیگر بین رأی دهندگان و منتخبان ارتباط برقرار نمیکند. رأی دهندگان متمایل میشوند که رأی خود را « مهم نیست چگونه » بکار برند، یعنی از آن برای ابراز نارضایتی خود نسبت به این تغییر مفهوم رأی استفاده کنند. دیگر هیچگونه ثبات پیکره انتخاب کنندگان وجود ندارد زیرا دیگر انتخابات ارتباط اجتماعی ایجاد نمیکند.

دومین دوگانگی، سنتی تر، اینست که پایه انتخاباتی قدرت دیگر ضرورتاً ویژگی مردم سالارانه یک نظام را تضمین نمینماید. تاریخ سیاسی بصورت موثر می آموزد که رأی به اینصورت نبوده که همیشه تمام حقوق سنتی ای که مردم سالاری را نیز مشخص مینماید را اعطا نماید. با پایان جمهوری دوم^{۶۴}، پرودن^{۶۵}، که خود نیز در ابتدا موافق رأی همگانی بود، اینگونه مینویسد: « مطمئن ترین روش برای دروغ گفتن به مردم، پایگذاری کردن رأی همگانیتست ». باید یاد آورد که رأی همگانی، بوجود آمده در سال ۱۸۴۸، نه به مردم سالاری بلکه به ایجاد امپراتوری یعنی دیکتاتوری ناپلئونی (۱۸۵۱) منجر شد. بصورتی عمومی تر، حق رأی در تمام نظام های دیکتاتوری برسمیت شناخته شده است: در دوره فرانکو^{۶۶} و در دوره یونان کلنل ها انتخابات قانونگذاری وجود داشت، در اتحاد جماهیر شوروی تا سال ۱۹۸۹، انتخابات قانونگذاری با اکثریت دو مرحله ای وجود داشت. پایه انتخاباتی قدرتها شاید از نقطه نظر سیاسی تضمین کافی برای یک نظام مردم سالار نیست. کندورست^{۶۷} سابقاً درباره ارتباطات بین قانون اکثریت و عقل کنکاش مینمود. آیا برای دانستن این امر که آیا زمین به دور خورشید میگردد یا بلعکس، باید به رأی مراجعه کنیم؟ در یک نظرسنجی اخیر، سی و سه درصد فرانسویان جواب

۶۳. جمهوری دوم فرانسه (۱۸۴۸-۱۸۵۱)

۶۴. نظریه پرداز سوسیالیست فرانسوی، پیشرو آنارشیست (۱۸۰۹-۱۸۶۵)

۶۵. ژنرال و سیاستمدار اسپانیایی (۱۸۹۲-۱۹۷۵)، او دیکتاتور است که از سال ۱۹۳۸ تا زمان مرگش بر آرکیه قدرت بود.

۶۶. فیلسوف و رجل سیاسی فرانسه (۱۷۴۳-۱۷۹۴)

دادند که این خورشید است که دور زمین می‌گردد. چه رابطه ای بین قانون اکثریت و مردم سالاری وجود دارد؟ آیا مردم سالاری بنوع دیگری غیر از مجرد بازی اکثریت انتخاباتی تعریف نمیشود؟

۲. کدام پارادایم نوین مردم سالاری؟

این دوگانگی های سیاسی حق رأی، کم کم، امروزه فیلسوفانی که به حیات سیاسی و به حقوق علاقمندند را به سمتی می کشانند تا آنچه که میتواند پارادایم نوین مردم سالاری باشد را تصور نمایند.

پارادایم سنتی عبارتست از تشابه مردم سالاری به حق رأی و این امر واقعیت دارد که حق رأی عنصری ضروری و لازم جهت جای دادن یک نظام در گروه مردم سالاری باقی میماند. آفریقای جنوبی، بعنوان مثال، نتوانست در گروه نظام های مردم سالار وارد شود مگر از وقتی که حق رأی را به تمام شهروندان جمهوری آفریقای جنوبی اعطا نمود. مراد این نیست که حق رأی را حذف کرد، بلکه فقط باید در مورد ضرورت تکمیل تعریف مردم سالاری نوین بوسیله اثبات دیگر حقوقی که همانند حق رأی برای مردم سالار بودن یک نظام لازم و ضروری اند، مطالعه نمود. این حقوق که در پارادایم نوین مردم سالاری جای دارند، عبارتند از حقوق بنیادین شخص بشری، بویژه آزادی عقیده و حقوق دفاع، زیرا آنچه که یک دیکتاتوری را از مردم سالاری متمایز میکند اینست که در مردم سالاری یک گردش بدون وقفه اطلاعات به هدف «استقرار قواعد زندگی مطلوب» موجود است. این گردش بدون وقفه اطلاعات در واقع مستلزم اینست که هر فرد بتواند عقیده اش را بیان نموده و نظرش را به بحث بگذارد (آزادی عقیده) او همچنین مستلزم اینست که هر فرد بتواند از عقیده اش بدون اینکه شکنجه شود دفاع نموده و اینکه هر فرد بخاطر اعلام هر نظری مورد حمایت قرار گیرد (حقوق دفاع).

شیوه ویژه مردم سالاری، مذاکره است، آنچه که شباهت بسیار زیادی به مردم سالاری های آتنی و آفریقایی دارد : جروبحث بیهوده^{۶۸}. مردم سالاری یعنی مباحثه، یعنی شور و تبادل استدالات : ضرورتا بمعنای رأی نیست یا بمعنای رأی ولی بعنوان نتیجه غیرقطعی جریان گردش اطلاعات بین شهروندان است. نتیجه این بحث نظریه تاحدودی انقلابی در جوامع سیاسی غربیست که قاضی^{۶۹} یک کارکرد مردم سالارانه را بازی مینماید نه به این دلیل که او مردم سالارانه تر از دیگر نهادهاست بلکه به این دلیل که وظیفه قضایی اش او را ملزم مینماید تا بین دو زمان انتخاباتی، حقوق بنیادینی که اکثریت سیاسی ممکن است مبادرت به کاهش آنها نماید را مورد حمایت قرار دهد.

^{۶۸} Palabre

۶۸ . مراد نویسنده اصولا عبارتست از قضات اساسی یعنی قضات یا نهادهایی که بر مطابقت یا عدم مخالفت قوانین با قانون اساسی و نیز با آزادیهای بنیادین نظارت مینمایند. در ایالات متحده امریکا این وظیفه توسط دادگاههای عادی و خصوصا دیوان عالی فدرال انجام میپذیرد. در فرانسه این مهم بر عهده شورای قانون اساسی گذاشته شده است. در واقع، دیوان ها، دادگاهها ویا شوراهای قانون اساسی که در اروپا بر اساس مدل کلسن، فیلسوف و حقوقدان اتریشی، بوجود آمده اند، به این امر نیز نظارت مینمایند که احیانا قانونگذاران عادی از طریق وضع قوانین جدید حقوق و آزادی های بنیادین شهروندان را مورد تعرض قرار ندهند.

این پارادایم نوین مردم سالاری، در کنار حق رأی، ضرورت توسعه روشهای شور عمومی^{۷۰} بعنوان ابزار تعمیق و رفتن هرچه بیشتر به کنار شهروند فعال بگونه ای که واگذاری قدرت نشأت گرفته اصولاً از حق رأی را کاهش دهد، مورد اهمیت قرار میدهد. شهروند در روز یکشنبه رأی میدهد ولی از دوشنبه وظیفه شهروندی خود را، با شرکت در اماکن مختلف شور که بر روی نماینده در زمان اخذ تصمیم اثر میگذارند، ادامه میدهد. این چهره نوین مردم سالاری، که ترکیب از حق رأی و ضرورت احترام به حقوق بنیادین، به چهره سنتی مردم سالاری آنتی باز میگردد. این چهره نوین همچنین به تاملات فیلسوفان و بویژه فیلسوف فرانسوی آلن^{۷۱} باز میگردد که در سال ۱۹۱۰ مینویسد که، بعد از جستجوی بسیار برای یافتن تعریف مردم سالاری، میتواند تصدیق نماید که: « معیار مردم سالاری عبارتست از نظارت مستمر و دائمی که حکومت شونده گان بر حکومت کنندگان اعمال مینمایند». احترام به حقوق بنیادین و در نتیجه نظارت بر رعایت آنها که توسط قاضی صورت میگیرد، دقیقاً ابزارهایی هستند که شهروندان میتوانند از آنها در بین دو زمان انتخاباتی در مقابل نمایندگانشان استفاده نمایند. بنابراین حق رأی یقیناً یک حق کهنه و از مد افتاده نیست. حق رأی حقیقت که باید خود را به روز کرده و با جای گرفتن در یک آیین گسترده تر شور عمومی نفسی تازه یابد.

^{۷۰} Délibération publique

^{۷۰}. امیل - آگوست شارویه معروف به الن : رساله نویسی و فیلسوف فرانسوی (۱۸۶۸ - ۱۹۵۱)